پسر کمی مکث کرد و ادامه داد: «من فکر نمی‌کنم شما بتوانید کسی را بدون اینکه خطایی از او سر زده باشد، مجازات کنید!»

مأمون که از پاسخ‌های او شگفت‌زده شده بود، پرسید: «نام تو چیست؟»

پاسخ داد: «محمّد».

مأمون پرسید: «فرزند چه کسی هستی؟»

پاسخ داد: «علیّ بن موسی‌الرّضا».

مأمون نفس عمیقی کشید و گفت: «درست است؛ تنها او می‌تواند چنین فرزندی تربیت کند!»

مأمون افسار اسبش را تکان داد و اسب به گُندی به راه افتاد. گروه بزرگان هم آرام و بی‌صدا به دنبال او حرکت کردند.

کم کم بچّه‌ها از گوشه و کنار پیدا شدند و به دور محمّد حلقه زدند.

آنها دوست داشتند بدانند چگونه او توانسته آن‌قدر شجاع باشد. همه آرزو می‌کردند ای کاش می‌توانستند مثل محمد باشند، شجاع، راستگو و مدافع حق.

گام به گام هدیه‌ها صفحه به صفحه؛ طراح: سمیرا ابوالقاسمی

